



۲۰۲۰/۰۲/۲۴



احسان الله مایار

## علاج درد بی درمان!

این نوشته در ماه اگست سال ۲۰۰۵ م در مقدمه جلد چهارم "قیام ملت افغان" تدوین گردیده که با وجود سپری شدن پانزده سال هنوز هم می تواند بحثی روی قضایای غمین حاکم در میهن عزیز ما ارزیابی شد. در آن روز چنین نوشته بودم که امروز از نظر خوانندگان گرامی گذارش می یابد:  
خوانندگان گرامی!

پس از طبع و نشر مجلدات اول، دوم، و سوم "قیام ملت افغان" اینک به عون الهی جلد چهارم آن نیز با همان احساس اولی که عبارت از حب وطن و عشق و علاقه مفراط نگارنده به آزادی مردم و کشورش از سیطره حاکمیت بیگانه میباشد، تکمیل و چاپ شد. امید است که یک منبع مستند و مفید برای علاقمندان تاریخ جهاد افغانستان شده بتواند.

مؤلف ادعا ندارد که توانسته مقام شامخ مردم نجیب افغانستان را که سر و مال خود را در راه خدا (ج) و آزادی وطن شان فدا کرده اند، طوریکه لایق مقام لایق آنها در تاریخ معاصر ما است، تشریح و توضیح نموده است، اما به این نکته اذعان دارد که تا حد توان کوشیده است جریان جنگ نا برابر افغانستان را با شوروی و کرونولوژیک جهاد افغان ها را برای نسل های امروز و فردای کشورش با امانت ثبت نموده و در اوراق تاریخ آن بگنجانند. امیدوار است تا کاستی ها و اشتباهات آنرا به نظر اغماض ببینند، و هر گاه سهو موجود در آن قابل گذشت نباشد لطفاً آنرا با استناد یک سند رد نمایند تا در آینده و در چاپ های بعدی اصلاح شده بتواند.

در این جلد نظر به دلایلی کمتر از رسانه های خبری استفاده شده است بل بیشتر از سهمگیری و فعالیت افغان های مقیم اروپا، امریکا و پاکستان سخن رفته است. در این برهه زمان رویداد های روی صحنه سیاسی جهان عرض اندام نموده است که دیگر حوادث تحت تأثیر خود قرار داده است.

اول: درین سالها جنبش پرسترویکا در روسیه، دیدن سران دو ابر قدرت در آیسلند، مسئله بوسنیا هرزه گوینا، و بطور کل بالقانات، کشاکش امریکا با لیبیا، بحران نیکاراگوا، مبارزه گسترده علیه مواد مخدر کلومبیا، تنشج های ممالک افریقائی، تغییر رژیم و تخت نشینی شاه سابق کمبودیا و بسا مطالب مهم دیگر توجه رسانه های خبری جهان را بخود معطوف داشته و از نشر اخبار مربوط به افغانستان کاسته شده است. در همین دوران پس از مدتها انتظار بالاخره غرب در رأس آن امریکا، برای مخالفین رژیم کابل در کشور های غربی، و مجاهدین افغانی در پاکستان امیدواری نجات کشور شانرا نوید داده و بازار مجالس، دیدارها، گفتگوها و سفرها گرم شده است.

دوم: در اینجا مؤلف بیشتر از تلاش و سفرهای مکرر به شرق و غرب تذکر داده و از آمدن دسته های مختلف مردم بدیدنش یاد کرده است اما این تذکر و یاد آوری به قصد خود نمائی و خودستائی نبوده بلکه هدفش نام بردن و ستایش آنهاست بوده که از اطراف و اکناف مملکت، با طی طریق از راه های صعب العبور و پر خطر، به امید مشارکت در امر نجات کشور شان از شر غاصب و تأمین استقلال با حفظ تمامیت ارضی وطن شان به هر در و به هر کس مراجعه نموده طالب

رهنمائی و کمک میشدند.

ناگفته نماند کسانی که تفنگ در دست داشتند و خود را در راه آزادی وطن فقیر شان قربان میکردند از پیشآمد پر از نخوت و خود پسندی رهبران جهادی به تنگ آمده بودند، زیرا اکثر شان از صحبت با مردم بیچاره خود عار داشتند، اما ما کمترین ها حوصله شنیدن را با کمال اخلاص داشتیم. نگارنده اکثر از شنیدن مشکلاتیکه آنها در طول راه آمدن و در طی مدت این جنگ طولانی و فرساینده دیده بودند و از مشاهده مایوسی و ناامیدی شان بخاطر نداشتن دسترسی بوسایل جنگی، دفاعی، اعاشه و ضروریات ابتدائی زندگی، ساعتها دراز خواب بر وی حرام میشد و اما وقتی شوق رسیدن به آرمان بزرگ شان را که آزادی وطن و مردم آن بود، میدید، آن ساعت برایش چون عید و برات می نمود.

ولی با تأسف باید اعتراف کرد که نسبت عدم وجود يك پلان معین برای انسجام و اتحاد سیاسی و نبود يك مرکز اجرائی فعال، عدم اجتماع و تمرکز شخصیتهاى متفکر ملی جهت بوجود آوردن يکه حلقه متحد و هم رای که بتواند امکانات انتخاب يك زعيم وطن



هزاران فرزند افغان به انتظار ناجی (کمب دالیندین، بلوچستان سال ۱۹۸۴)

خواه، سیاس، دانشمند، مهربان و مردم دوست را فراهم نماید و علاوه بر این فقدان يك پلان منسجم برای انتخاب يك هیئت دولت مسئولیکه پس از خروج قوای شوروی و سقوط حکومت دست نشانده اش از افغانستان قدرت را بدست گرفته و این وظیفه خطیر را بدوش بگیرد سبب بروز يك حالت سر در گمی شده است که تا اکنون ادامه دارد. فراموش نکنیم که مداخله علنی همسایگان، بمنظور تضمین منافع شان، در امور داخلی کشور ما، مستقیماً و یا توسط دست اندر کاران و گماشتگان افغانی شان یکی از عوامل ناهنجاری بود که مانع هر گونه بسیج قوت های ملی در داخل و خارج از کشور میشد. این همه بند و بست ها باعث شد که با قبول تمام قربانی های بیست و چند ساله ملت افغان هنوز هم افغانستان به آزادی کامل خود نرسیده و بصورت آشکار يك کشور اشغال شده توسط ابر قدرت جهانی، با متحدینش میباشد.

سال گذشته و امسال دوباره و هر بار تقریباً ششماه در کابل بودم. کابلکه در اثر جنایات حزب خلق و پرچم که کمونیست و یا مقلدین کمونیستی بودند به تباهی سوق شده و از شناخت بیرون شده است. تراکم بیش از حد نفوس باعث تخریب و ویرانی زیر بناهای اصلی این شهر شده. هر چند در گذشته کابل يك شهر کاملاً عصری بسویه جهانی نبود، اما فضای آن در بهار عطر آگین و منظره آن در زمستانهای پر برف زیبا و چشمگیر بود. ولی امروز به يك شهر ملوث و کثیف مبدل شده است. آلودگی فضای کابل تنها به کثافات ظاهری کوچه و بازار و خرابه های آن محدود نبوده بلکه فساد در مقامات بلند پایه دولتی و نظام اداری کشور که مسئول رفاه مردم میباشد بیشتر سرایت کرده است. دولت يك تعداد از آن چهره های سرشناس را که باید نسبت جنایات شان روزی در داد گاه مردم محاکمه می شدند، امروز مانند فرزندان صدیق وطن در دستگاه اداری کشور جا داده شده و برای حفاظت شان موتر های زره دار و بادیکارد ها اختصاص داده شده است. اداره حکومت که سرحد حاکمیتش محدود است منتظر به فیصله ها، تصمیم گیری ها و اوامر يك حلقه مشخص خارجی "وایسرای" آن میباشد که بدون اجازه وی صلاحیت ندارند کاری بکنند.

من معتقدم که امروز افغانستان يك کشور اشغال شده است که در آن منافع بیگانگان در حال تکوین است. در وضع کنونی کسانی که به وطن و مردم خود می اندیشند صلاحیت ابراز نظر را ندارند و اگر هم صدای شان بالا شود گوش شنوایی وجود

ندارد که آنرا بشنود.

برای نسل ما که نزدیک به انقراض می باشیم بسیار مشکل است که ارزش های معنوی يك ملت آزاده را که در يك کشور آزاد چوکات بندی شده بود به طاق نسیان گذاشته و خود را با حالت کنونی که فرومایه گی در آن دست بالا دارد انطباق دهیم.

ابر قدرت امروزی چون با زمامدران وقت کنار آمده نتوانستند بنام اینکه کشور ما به حجره تروریستی مبدل شده است بر آن حمله نموده و آنرا اشغال کرد. مرد و زن بیگناه افغان نیمه آزاد، همان نیمه را که داشتند از دست دادند و هر آنچه را حاکم امروزی افغانها خواسته باشد از آنها دریغ نمی کند. وضع اسفناک محبوسین افغانی در گوانتاناما بی (کیوبا)، محبس میدان هوایی بگرام، محبس قندهار و دیگر محابس تحت اداره قوای امریکائی نشانه مظلومیت که آنچه را ملت افغان از قوای استعمار انگلیس در قرون ۱۹ و ۲۰ دیده بود به مقابل این جریان بسیار ناچیز و بی اهمیت می باشد.

برای اینکه پاراگراف بالا بنحوی از انحاء غلط تعبیر نشود و چنان استنباط نشود که نویسنده از یکی از نظام های نامیمون بعد از ۱۹۷۸ که خواسته مردم افغانستان نبودند، دفاع میکند، بصراحت میگویم که هر گز چنین نیست و بر علاوه آن عتراف میکنم که افغانستان از تاریخ خروج قشون شوروی به بعد، یعنی بعد از پانزدهم فیروری ۱۹۸۹ قدم به قدم به يك مأمّن تروریستی مبدل شده بود که هنوز هم دوام دارد.

اما چرا به خود اجازه ندهیم و سوال کنیم که عامل اصلی این مخصه در کشوریکه هزاران توریست اروپائی و امریکائی در سال های ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰، آنرا بهشت سیر و سفر می دانستند، کی ها بودند؟ چرا وقتیکه در وزارت خارجه امریکا، حامی امروزی ما، در باره حل بحران افغانستان داد میزدیم که در راه ایجاد صلح در کشور جنگزده بما کمک کنند گوش شنوائی پیدا نمیشد؟ چرا سر نوشت يك کشور فقیر به دست بیگانگان سپرده شد؟ چرا وکی پای عرب و عجم را در افغانستان داخل کرد؟ آیا اسامه بن لادن رهبر امروزی القاعده در اوائل دهه ۱۹۸۰ توسط دایه ای مهربانتر از مادر امروز ما به افغانستان وارد نشد؟ چرا تا زمانیکه وی در پهلوی مجاهدین افغان بر ضد اتحاد شوروی میجنگید با ساز و برگ نظامی تقویه میشد و قهرمان آزادی نامیده میشد و امروز بنام رهبر تروریزم در هیچ کنج جهان سوراخی برای زندگی کردن ندارد. این سوال های زاده تفکر کدام مجنون و بی اساس نیست بلکه حق مسلم هر انسان، چی افغان باشد و یا يك ملیت دیگر، است که باید حقایق را در روشنی تمام دیده و در گرداب تاریکی و ابهام فرو نماند.

رهبر امروزی افغانهای که با مصرف ۲۱۵ میلیون دالر بنام ملت افغان انتخاب شد از حاکم امروزی افغانستان به عذر درخواست مینماید تا کشور آزاده افغان را حفظ و خودش را حمایه کند و بر علاوه نصب پایگاه های نظامی عساکر خود را بطور دایم در کشور مستقر سازد.

نمی دانم که ارکان دولت امروزی افغانستان، که اکثر شان مشترکاً در این بازیها دست دارند، تاریخ نه چندان دور را مطالعه کرده اند؟ ببینید زمانیکه شاه شجاع با پشتیبانی ابر قدرت زمان بر اریکه قدرت نشانده شد نفوذش در دورن جامعه افغانی تا کدام حد بود؟ چهره های مانند وزیر محمد اکبرخان، عبدالله خان اچکزئی، محمد جان خان وردگ، امین الله خان لوگری، میر مسجدی خان کوهستانی و امثالهم چطور با دست خالی و بدون کمک هیچ کشور خارجی توانستند بزرگترین حماسه زمان را بوجود آورند. زمانیکه میر مسجدی خان با وجود آنکه در جنگ بمقابل انگلیس در چاریکار زخمی شده بود و در تگاو دوستانش زخمایش را تیمار میکردند و خودش توان حرکت را نداشت، بکمک دوستان و همزمانش به کابل آمد تا شاهد رانده شدن قوای فرنگی از کشورش باشد اما پیش از رسیدن به آرزویش بتاریخ ۱۸۴۱/۱/۲۶ در اثر زخمهایش و یا طوریکه افواه است در اثر زهر دادن توسط عمال بیگانگان وفات کرد (تاریخ و فات از صقحه ۹۸ کتاب خاطرات لیدی سیل اقتباس شده). آیا در اوضاع کنونی آستن بوجود آمدن چنان قوت های ملی، نه تروریستی به همان حالت گذشته نمی باشد؟

ما که در قلب آسیای مرکزی و نیمقاره هند قرار داریم و شاهد مبارزات آزادیخواهی خود و همسایه گان خود میباشیم بکدام

منطق میتوانیم متاعی برای مبارزات آزادی خواهی شخصیت های مانند محمد علی جناح، ابو الکلام آزاد، مهاتما گاندی، جواهر لال نهرو و امثالهم در هند و سید جمال افغانی، وزیر محمد اکبرخان و همقطاران دیگر شان را در افغانستان قابل نشویم و در برابر شان سر تعظیم پائین نکنیم. بهتر است مبحث مختصر بالا را با کلام اقبال لاهوری بسته کنم که میگوید:

**میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند**

**دیده ام از روزن دیوار زندان شما**

فراموش نکنیم که امریکاییها بعد از تاریخ ۱۵ فیبروری ۱۹۸۹ زمانیکه آخرین عسکر شوروی افغانستان را ترک کرد سر نوشت و سیاست آینده افغانستان را به دست پاکستانی ها و هزینه عرب سعودی سپرد و خودش که به هدف و به کام دل خود رسیده و دشمن را زبون دیده، ملت افغان و افغانستان را مانند زمانیکه نیکسن از کابل دیدن کرده بود آنقدر بی ارزش دانست که آنرا کاملاً فراموش کرد.

کنفرانس های غیر مستقیم ژنیوکه فیصله و نتیجه آن به اذهان عامه رسانیده شد، توافقی بود که بین رژیم کابل و حکومت پاکستان بامضاء رسیده و تعمیم آنرا دو ابرقدرت زمان تضمین کردند. مراکز تصمیم گیری جهان خود را چنان گول زدند که گویا اصلاً جنگ بین پاکستان و رژیم کابل بوده و نه اینکه در بین مردم مسلمان آزادیخواه و مدافعین نوامیس ملی کشور و رژیم تحمیل شده کابل و با امضای این توافقنامه مشکل شانرا حل شده پنداشتند. در آن وقت يك تعداد افغان های سر شناس در این باره احتجاج کرده و آنرا رد کردند و اما دست اندر کاران حل بحران این موضوع حیاتی افغانستان نسبت عدم دور اندیشی شناسائی مردم افغانستان " بمه چی گفته پس کار خود رفتند".

نه تنها من بلکه تمام کسانیکه در باره این مسایل با هم سرو کار داریم، متفقاً معتقدیم که منشاء فساد و بد بختی افغانستان بعد از بیرون رفتن روسها از افغانستان، همین موافقتنامه منحوس امضاء شده بین پاکستان و زمامداران کابل بوده و میباشد، زیرا با سپردن سرنوشت يك کشور آزاده به دست بیگانگان نمیتوان حاصل بهتر از وضع کنونی را انتظار داشت.

چون مقدمه این مجلد گنجایش تحلیل قضایای سیاسی و چگونگی اشتباهات طرف افغانی و رهبران کشورهای ذیدخل در بحران افغانستان را ندارد، پس بهتر است آنرا با این جمله عامیانه که " هر چی می کاری همان را می دروی" به پایان رسانم.

گریبواين، تکساس اگست ۲۰۰۵

پایان